

اندر حکایت زهر عسل ، جهانی سازی و خورشفت فسنجان !

خواهد کرد، رفت و آمدهای مشکوک او، حضورش در ویلای بغلی و رفتار و کردار عجیب و غریبش این پیش فرض را تقویت می کند، اما در ادامه می فهمیم که این سایه شوم ، نامزد جوان فریاست که در گذشته شوهر شراره بوده است و شراره از او جدا شده و سینا از این مسئله به دلیل تعصب خود و خانواده اش خبر ندارد.

در حالی که رفتار سینا اصلاً مبین تعصب خانوادگی او نیست، فقط در صحنه ای از اینکه جوانی به همسرش خیره شده، برمی آید. در فیلمنامه علت این امر تعصب او ذکر می شود و اینکه خانواده ای قدیمی و سنتی دارد! انگار هر کس غیرتمند باشد، متعصب و اهل و سنتی است! شیوه عجیب و مستخرهای که در این سالها فیلمسازان ما به آن متوسل شده اند تا غیرتمندی را یک امر احقانه و تعصبی نشان دهند و به جوان امروز القا کنند که این چیزها از مد افتاده و طبق اصول مدرنیته نمی باشد!

سینا توسط شراره، سنتی و متعصب معرفی می شود، اما امدام از «فریبا جون» حرف می زند، شیفته اوست و گرچه فریبا یک زن پا به سن گذاشته است، اما خیلی راحت با او که به هر حال نامحرم است، روابط و آزادی دارد، حتی از طریق او مواد مخدرش را تهیه می کند.

نکته دیگر آنکه چندماه پیش از جهانی شدن یا به عبارتی جهانی سازی در سینما برای شما سخن گفتیم، می دانیم که آمریکا مدافع جهانی سازی در هر زمینه ای اعم از سیاسی و اقتصادی و اجتماعی تا فرهنگی و حتی تمدن اقوام مختلف جهان است. جهانی سازی یعنی سلطه یک فرهنگ خاص (بخوانید فرهنگ آمریکایی) بر تمام دنیا؛ یعنی دیگر تمدن ملت های باستانی و شرقی و غربی مفهوم ندارند و همگی به صورت واحد (بازهم بخوانید واحد آمریکایی) تعریف می شوند. جهانی سازی مدت ها است خواسته و ناخواسته ، آگاهانه و ناآگاهانه در سینمای ما نیز رخ نموده است، یعنی در تمام این فیلم ها هیچ نشانه ای دال بر مسلمان بودن شخصیت ها و حتی فضای زندگی آن ها پیدا نمی کنید. حتی اثری از ایرانی بودن آن ها هم نمی بینید. گویی تنها اسامی شخصیت ها ایرانی است و محل فیلم برداری و ساخت فیلم در شمال ایران بوده است. مد لباس، نحوه چیدمان ویلا، طرز لباس پوشیدن و حتی هنرمند بودن سینا که یک مجسمه ساز است، کاملاً غربی است. جالب آن است که تمام ترانه هایی که در فیلم در فضای ویلا پخش می شود، انگلیسی و آمریکایی است! بازهم یکی به جمال فیلم های دختر پسری قبلی که لااقل ترانه روی فیلمشان را یک خواننده وطنی خوانده بود!

زهر عسل از این لحاظ روی دست همه فیلم های قبلی در ترویج جهانی سازی زده است. البته اگر نخواهیم بی انصافی کنیم، باید بگوییم در صحنه ای که شراره می گوید می خواهم برای سینای خودم خورشفت فسنجان درست کنم (!) کمی فضای ایرانی احساس می شود بازهم خدا پدر این خورشفت فسنجان را بیامزد که ثابت کرد اینجا ایران است!

ابراهیم شبیانی جوان ترین کارگردان حرفه ای سینمای ایران است. بیست و دو ساله است و «زهر عسل» اولین فیلم بلند اوست. او در اولین فیلمش نشان داده که به حضور به اصطلاح ستاره ها در فیلمش علاقه مند است: محمدرضا گلزار، شهاب حسینی و مهناز افشار. طبق معمول سینمای موسوم به جوانان هم یک مثلث عشقی در فیلمنامه مطرح است که آخر کار با مرگ یک ضلع این مثلث یعنی شهاب حسینی، مشکل زوج خوشبخت فیلم حل می شود!

شبیانی که در فیلم باران و بومی (یکی از اپیزودهای مجموعه قصه های کیش به کارگردانی رخشان بنی اعتماد)، و در فیلم زیر پوست شهر (بازهم به کارگردانی بنی اعتماد) بازی کرده ، و حتی دستیار فخریم زاده (در سریال ولایت عشق)، بنی اعتماد و داریوش مهرجویی هم بوده است، عجیب به نظر می رسد که چنین فیلمنامه ای را کارگردانی کرده باشد.

فیلمنامه روابط علی و معلولی درستی ندارد. چرا سینا معتاد شده است؟ مشکلی در زندگی اش وجود داشته یا همین طور تفریحی و تفریحی (به قول جوان های امروزی!) مواد مخدر مصرف می کرده است؟ حالا چرا یک دفعه تصمیم گرفته ترک کند؟ فقط به خاطر گل روی همسرش؟! پس چرا با آنکه قصد ازدواج با شراره را داشته، قبل از ازدواج ترک نکرده تا آبرویش حفظ شود؟ در ادامه فیلم به نظر می رسد نویسنده فیلمنامه فقط برای توجیه حضور طولانی این زوج در ویلای شمال، آن هم در چله زمستان و شاید مثلاً برای مطرح کردن معضل اعتیاد، این نکته را هم در فیلم گنجانده است. در حالی که تماشاگر می بیند اعتیاد سینا چندان ربطی به موضوع اصلی فیلمنامه ندارد و اصلاً روی آن هم تأکید زیادی نمی شود. این موضوع فقط دستمایه ای است تا عروس خانم به خانواده شوهرش که معتقد است زیاد از ازدواج آن دو راضی نیستند، (دلیل این نارضایتی هم اصلاً معلوم نیست، و نظر منفی خانواده سینا در مورد شراره علت معقولی نمی یابد و تنها نظر شراره را در مورد آن ها با نریشن روی فیلم می فهمیم) ناز سستی نشان بدهد و بگوید که من توانستم او را ترک بدهم.

بنابراین اعتیاد سینا اصلاً در فیلمنامه جا نیفتاده است. همین طور هم حضور «فریبا جون» (زنی که گویا قاصد سیناست و خانه داری و هنرمندی و دستپختش حرف ندارد و فرت و فرت سیگار می کشد و قهوه می نوشد) برای حضور در کنار ویلای آن ها تا ویلا را آماده کند و از زوج خوشبخت در ماه عسلشان پذیرایی کند، هیچ دلیل منطقی ندارد. شراره می گوید که به فریبا و حضور او در ماه عسل خودش مشکوک است، اما آخر سر علت این شک و نتیجه آن معلوم نمی شود. انگار فریبا خانم فقط محض آنکه در سن پیری با جوانی ازدواج موقت کرده و می خواهد در ویلای شمال با او زندگی کند، (که از قضا این جوان همان شوهر سابق شراره است) و برای کشتن همین جوان، تا آخر ماجرا در کنار این زوج می ماند!

در ابتدا به نظر می رسد سایه شومی از سوی فریبا آسمان خوشبختی سینا و شراره را ابری

